



مرکز تحقیقات اسلامی


اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



نکاتی درباره
حدیث عنوان بصری از
امام صادق علیه السلام

محمد مهدی آصفی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نکاتی درباره حدیث عنوان بصری از امام صادق (ع)

نویسنده:

محمد مهدی آصفی

ناشر چاپی:

علوم حدیث

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	نکاتی درباره حدیث عنوان بصری از امام صادق (ع)
۷	مشخصات کتاب
۷	عنوان بصری و امام صادق (ع)
۸	شخصیت عنوان بصری
۸	شرح حدیث
۸	علم و معرفت
۸	رابطه میان شناخت و ترس از خدا
۹	رابطه منطقی بین شناخت و سلوک
۹	اشاره
۹	منابع معرفت
۹	اشاره
۱۰	جستجوی حقیقت عبودیت در وجود خود
۱۰	علم جویی با به کار بستن آن
۱۱	معرفت (دعا و درخواست از خدا)
۱۱	حقیقت بندگی
۱۱	خداوند مالک است
۱۲	رهایی از طرح و تدبیر
۱۳	تفویض
۱۴	آغاز و پایان علم
۱۶	منازل راه
۱۷	در محدوده امر و نهی خداوند
۱۷	پاورقی

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۲۰

نکاتی درباره حدیث عنوان بصری از امام صادق (ع)

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۸۱-۵۱۹۷۵

سرشناسه: آصفی محمد مهدی عنوان و نام پدیدآور: نکاتی درباره حدیث عنوان بصری از امام صادق ع / آصفی محمد مهدی
منشأ مقاله: علوم حدیث ش ۲۵، (پاییز ۱۳۸۱): ص ۲ - ۳۰.
توصیفگر: حدیث بصری توصیفگر: قرآن توصیفگر: جعفر بن محمد (ع)، امام ششم توصیفگر: شناخت توصیفگر: پرهیزگاری
توصیفگر: تفویض اختیار

عنوان بصری و امام صادق (ع)

علامه مجلسی در بحار الأنوار می گوید: این عبارت را به خط شیخ خود، شیخ بهایی دیده ام: شیخ شمس الدین محمد بن مکی گفته است: از دست نوشته شیخ احمد فراهانی، از عنوان بصری - که پیرمردی ۹۴ ساله بود نقل می کنم که گفت: سالها نزد مالک بن انس رفت و آمد داشتم. چون جعفر بن محمد به مدینه آمد، شروع به رفت و آمد نزد وی کردم و دوست می داشتم همچنان که از مالک کسب دانش می کردم، از وی نیز دانشی بیاموزم. او روزی به من گفت: من از طرف حکومت تحت نظر هستم؛ در عین حال، در همه ساعات شب و روز اذکاری دارم؛ پس مرا از اذکار و اوراد خود باز مدار و دانش خود را چون گذشته از مالک بگیر و با وی رفت و آمد نما. من از این واقعه غمگین شدم، و در حالی که از نزد وی بیرون می آمدم با خود می گفتم: اگر در من خیری دیده بود، از رفت و آمد با خود منعم نمی کرد. پس وارد مسجد پیامبر شده، سلامی داده، باز گشتم. فردای آن روز به حرم پیامبر رفته، دو رکعت نماز گزاردم و پس از نماز دست به دعا برداشتم و گفتم: خدایا، خداوند! از تو می خواهم که قلب جعفر را با من مهربان کنی، و آنقدر از علم وی بهره مندم سازی که به راه راست هدایت شوم. بعد، غمگین به سوی خانه خود رفتم و به جهت محبتی که از جعفر در دل داشتم، دیگر نزد مالک نرفتم، و جز برای نماز واجب از خانه بیرون نیامدم. سرانجام صبرم به پایان رسید و دلم تنگ شد. در این وقت - که بعد از نماز عصر بود - لباس پوشیده، به قصد دیدار جعفر بیرون رفتم. چون به در خانه اش رسیدم، اجازه خواستم. خادمی بیرون آمد و گفت: چه می خواهی؟ گفتم: عرض سلام بر شریف. او در محراب خود به نماز ایستاده است. من نیز در مقابل در خانه اش نشستم. طولی نکشید که خادم بیرون آمد و گفت: به برکت خدا، داخل شو. من وارد شده، سلام کردم. او جواب سلام مرا داده، فرمود: «بنشین؛ خدا تو را رحمت کند.» نشستم، و او مدتی سر به زیر انداخت، سپس سر برداشت و فرمود: «کنیه ات چیست؟» گفتم: ابو عبدالله. فرمود: «ای ابو عبدالله، خداوند تو را بر کنیه ات ثابت کند و تو را توفیق دهد! چه می خواهی؟» در دل گفتم: اگر در این سلام و زیارت مرا جز این دعا بهره ای نباشد، برایم بسیار است. او دوباره سر برداشت و فرمود: «چه سؤالی داری؟» گفتم: از خدا خواسته ام تا دلت را با من مهربان گرداند و از دانش تو بهره مندم سازد، و امیدوارم که خداوند دعایم را درباره شما مستجاب کرده باشد. فرمود: «ای ابا عبدالله، دانش با دانشجویی به دست نمی آید، بلکه نوری است که خداوند آن را در دل هر کس که هدایتش را بخواهد قرار می دهد. پس اگر طالب علم هستی، اول در وجود خود به دنبال حقیقت عبودیت باش، و با به کار بستن علم آن را بجوی، و از خدا طلب فهم کن تا تو را بفهماند.» گفتم: ای شریف، فرمود: «بگو: ای ابا عبدالله.» گفتم: ای ابا عبدالله، حقیقت عبودیت چیست؟ فرمود: «سه چیز است: اینکه بنده خدا در آنچه خداوند به او ارزانی داشته، احساس مالکیت نداشته باشد؛ زیرا بندگان ملکیتی ندارند و مال را از آن خدا می دانند و آن را در جایی که او فرموده است، به مصرف می رسانند. دیگر اینکه برای خود تدبیر نکند و همه کارهایش در محدوده امر و نهی خداوند باشد. پس

وقتی عبد در آنچه خداوند به وی ارزانی داشته، احساس مالکیت نداشت، انفاق کردن، در آنچه خداوند امر به انفاق آن کرده است، بر او آسان می‌شود. و چون تدبیر و برنامه ریزی را به خداوند مدبر وا گذاشت، بلاها و مصیبت‌های دنیا بر وی آسان می‌شود. و چون تمام وقت و همه کارهایش را در محدوده اوامر و نواهی خداوند قرار داد، دیگر فراغتی برای جدال و مباحثات بر مردم نخواهد داشت. هنگامی که خداوند بنده خود را به این سه خصلت کرامت داد، امر دنیا و شیطان و مردم دنیا بر وی آسان می‌گردد و دیگر در پی زیاده خواهی و فخرفروشی در طلب دنیا بر نمی‌آید و چشمش به دنبال مال مردم نخواهد بود و روزگار را به بطالت نخواهد گذراند، که این اولین درجه تقواست. خداوند متعال می‌فرماید: این سرای آخرت است. آن را برای کسانی که نمی‌خواهند در روی زمین سرکشی و تبهکاری کنند مقرر داشته ایم و سرانجام نیک آن (حسن عاقبت) از آن پرهیزکاران است.» [۱].

شخصیت عنوان بصری

در کتابهای رجال و جرح و تعدیل از عنوان بصری یادی نشده است و ما جز آنچه در این روایت آمده، شناختی از این مرد نداریم. بنابر آنچه در این روایت آمده، او مردی در حدود ۹۴ ساله بوده و در آن زمان از متقدمان به شمار می‌آمده، به طلب دانش علاقه مند بوده و ولع بسیار برای حضور در مجلس علمای زمان خود داشته است.

شرح حدیث

اهم موارد مطرح شده در این حدیث، علم و معرفت و عبودیت و بندگی است.

علم و معرفت

مراد از علم در این حدیث، معرفت است که معنایی متفاوت با معنای علم دارد. معرفت با سیر و سلوک و اخلاق انسان، رابطه‌ای تنگاتنگ دارد. اگر بخواهیم معنایی امروزی برای کلمه معرفت بیابیم، می‌توانیم از آن به فرهنگ تعبیر کنیم. رابطه بین دانش و فرهنگ همانند رابطه بین علم و معرفت در تاریخ فکری ماست. رابطه بین معرفت و سلوک و اخلاق را می‌توان به صورت واضح در این آیه قرآن یافت: از میان بندگان خدا فقط دانشمندان از او خوف و خشیت دارند. [۲] مراد از دانشمندان در این آیه عارفانند، و آیه به ارتباط بین معرفت و ترس از خدا اشاره دارد. می‌توان دریافت که بهره‌مندی انسان از خشیت و ترس خداوند به میزان بهره‌مندی او از معرفت و شناخت خداوند است و هرچه شناخت بیشتر باشد، ترس و خشیت نیز افزونتر خواهد بود.

رابطه میان شناخت و ترس از خدا

قرآن کریم در دو جا بین ترس از خدا و شناخت، رابطه انحصاری برقرار کرده است؛ در یکی، ترس از خدا را در صاحبان شناخت منحصر می‌کند و در دیگری، ترس صاحبان شناخت را فقط به ترس از خدا محدود می‌سازد. این دو حصر با هم تفاوت دارند. انحصار اول در این آیه است: از میان بندگان خدا فقط دانشمندان از او خوف و خشیت دارند. [۳] این آیه ترس از خدا را به صاحبان شناخت منحصر می‌کند. آیه دوم این است: کسانی که پیامهای الهی را می‌رسانند و از او پروا دارند و از هیچ کس جز خداوند پروا ندارند. [۴] این آیه ترس و خشیت عارفان و صاحبان شناخت را در ترس از خدا منحصر کرده است؛ زیرا آنان که پیامهای خدا را می‌رسانند، دارای شناخت به شمار می‌آیند و هم آنانند که از خدا می‌ترسند و از هیچ کس دیگری جز خدا نمی‌هراسند. علم و دانش هم گاه ممکن است در افرادی که ظرف وجودی گیریایی دارند به شناخت تبدیل شود. عرب بیابانگردی نزد پیامبر (ص) آمد. حضرت (ص) به یکی از اصحاب خود فرمود تا به او قرآن بیاموزد. آن صحابی سوره زلزال را بر مرد عرب خواند

تا به این آیات رسید: پس هر کس هم ذره ای عمل خیر انجام داده باشد، (پاداش) آن را می بیند و هر کس هم ذره ای عمل ناشایست انجام داده باشد، (کیفر) آن را می بیند. [۵] اعرابی گفت: آنچه خواندی مرا بس است، و به راه خود رفت. مرد صحابی جریان را برای پیامبر اکرم (ص) نقل کرد. پیامبر (ص) - چنان که در روایت آمده - فرمود: این مرد وقتی آمد بیابانی (اعرابی) بود، ولی اکنون که باز می گردد فقیه است. فاصله بسیاری است میان کسی که با قبول و فهم یک آیه از قرآن به درجه تفقه و معرفت می رسد و کسانی که دانش فراوانی از پیامبران گذشته با خود دارند و در عین حال نه تنها به سوی حق هدایت نمی شوند، بلکه از رفتن دیگران به راه خدا نیز منع می کنند. قرآن کریم آنان را با این توصیف عجیب معرفی می کند: حکایت اینان مانند چهارپایی است که باری از کتاب را حمل می کند. [۶].

رابطه منطقی بین شناخت و سلوک

اشاره

میان شناخت و سیر و سلوک به سوی خدا رابطه ای منطقی وجود دارد که قرآن به آن اشاره کرده است: از میان بندگان خدا فقط دانشمندان از او خوف و خشیت دارند. [۷] بر اساس این آیه، خشیت الهی نتیجه شناخت است، و هر قدر که انسان شناخت بیشتری به خداوند داشته باشد، خداوند نیز ترس از خود را بیشتر به او می بخشد. عکس این قضیه هم صادق است. خداوند متعال می فرماید: و از خداوند پروا کنید و خداوند (بدین گونه) به شما آموزش می دهد. [۸] قرآن در این آیه، رابطه بین سلوک و شناخت را توضیح داده است. شیخ محمد عبده در تفسیر المنار چنین تفسیری از آیه را، علیرغم اینکه اولین معنایی است که به ذهن می رسد، انکار می کند و می گوید: این نوع تفسیر مطابق نظر صوفیه است و دانش جز با تحصیل به دست نمی آید و تقوا راه دانش آموزی نیست. البته اگر علم را در این آیه به معنای دانش اصطلاحی در برابر شناخت و معرفت بدانیم، کلام عبده صحیح است؛ ولی اگر مراد از علم در آیه، شناخت و معرفت خداوند باشد - که از فضای کلی آیه هم این گونه بر می آید -، آنگاه کلام شیخ خالی از اشکال نخواهد بود. خداوند متعال می فرماید: ای مؤمنان، از خدا پروا کنید و به رسول او ایمان آورید تا بهره ای دو چندان از رحمت خویش بر شما ارزانی دارد و برای شما نوری قرار دهد تا با آن (به درستی) راه روید و شما را بیامرزد، و خداوند آمرزگار مهربان است. [۹] و فرموده است: ای مؤمنان، اگر از خداوند پروا کنید، برای شما (پدیده ای) جدا کننده حق از باطل پدید آورد. [۱۰] بدین ترتیب، خداوند این نور و قدرت تمیز بین حق و باطل را به واسطه تقوا به بندگان خود می بخشد. خداوند می فرماید: آیا کسی که مرده بود و زنده اش کردیم و نوری به او بخشیدیم که در پرتو آن در میان مردم راه می رود، همانند کسی است که گویی گرفتار ظلمات است و از آن بیرون آمدنی نیست؟ بدین سان در چشم کافران کردارشان آراسته شده است. [۱۱] این نور که خداوند در دل هر بنده ای که او را دوست داشته باشد قرار می دهد و نیکان در زندگی و سیر و سلوک خود از آن بهره می گیرند، همان معرفت و شناخت خداوند است.

منابع معرفت

اشاره

امام صادق (ع) در این حدیث برای عنوان بصری سه منبع معرفت را بر می شمارد: ۱. در وجود خود به دنبال حقیقت عبودیت باش. ۲. با به کار بستن علم، آن را بجوی. ۳. از خدا طلب فهم کن تا تو را بفهماند. اکنون به همین ترتیب به شرح این سه منبع می پردازیم:

جستجوی حقیقت عبودیت در وجود خود

انسان با شناخت خداوند، شناخت خود و شناخت رابطه بین خود و خدا، می تواند حقیقت بندگی (عبودیت) خدا را درک کند؛ زیرا نفس انسان آفریده خدا و خدا آفریننده اوست، او مملوک خدا و خدا مالک اوست، و خداوند نگهبان و مراقب اوست، و یقین به همه این نکات همان عبودیت است. خداوند متعال می فرماید: خداوند مثلی می زند به بنده مملوکی که توان انجام هیچ کاری ندارد. [۱۲] هنگامی که انسان حقیقت عبودیت را با درک رابطه خود و خدا دریابد، حقایق را که بر این بندگی مترتب می شود نیز به همان وضوح و شفافیت درک خواهد کرد. این حقایق دو جنبه دارند: یکی اینکه آدمی تمام آنها را برای خدا به انجام برساند، و دیگر اینکه بدون اجازه خدا هیچ کدام از این حقایق را برای غیر خدا به کار نبندد: کسانی که... از او پروا دارند و از هیچ کس جز خداوند پروا ندارند. [۱۳] انسان برای درک این حقایق و معارف، تمام این حقایق را در کتاب نفس می خواند.

علم جویی با به کار بستن آن

ممکن است کسی بپرسد که به کار بستن چه ارتباطی با آموختن دارد. جواب قرآن به این سؤال واضح و آشکار است: و از خداوند پروا کنید و خداوند (بدین گونه) به شما آموزش می دهد. [۱۴] بدین معنا که عمل از سرچشمه های علم است. شیخ محمد عبده در تفسیر المنار چنین تصور کرده است که چنین تفسیری از آیه، راه را برای جاهلانی که لباس صلاح پوشیده اند و بدون تحصیل علم و دانش، ادعای شناخت خداوند و فهم قرآن و حدیث و دانستن اسرار شریعت دارند، باز می کند و باعث تصدیق ایشان به وسیله عوام می شود. [۱۵] خود شیخ، آیه را اینگونه تفسیر می کند: عطف «یعلمکم» بر «اتقوا الله»، نفی کننده هرگونه رابطه ای بین علم و عمل است؛ زیرا معطوف و معطوف علیه باید با هم مغایر باشند. این کلام، صحیح است و شکی در مغایرت بین «یعلمکم» و «اتقوا الله» نیست؛ ولی نکته ای که نباید پوشیده باشد، این است که عطف در عین حال مقتضی مناسبت میان معطوف و معطوف علیه نیز هست. این مناسبت چیست؟ شکی نیست که منظور از علم در جمله دوم علمی که در مدارس و کتابها یافت می شود نیست. همچنین تردیدی وجود ندارد که باید بین علم و تقوا مناسبتی باشد تا عطف آنها بر یکدیگر در آیه صحیح باشد. آموزش الهی در آیه نیز به این معنا نیست که تقوا انسان را از آموختن قرآن و حدیث و فقه بی نیاز می کند. از جمع بندی این دانسته ها به نتیجه ای دست می یابیم که با استنباط شیخ محمد عبده متفاوت است. آیه کریمه به حقیقتی از لطایف قرآن اشاره دارد و آن، این است که تقوا قلب انسان را برای دریافت حکمت از سوی خدا می گشاید. گاه دو نفر قرآن می خوانند، اما تنها یکی از آنها دو تحت تأثیر واقع شده، از آن پند می گیرد و به سلوک اِلی الله می پردازد. همه آدمیان می توانند به نشانه های تکوینی خداوند در جهان هستی بنگرند، اما تنها برخی از آنان به مدد تفکر و تعمق به اندیشه توحیدی می رسند. تقوا به انسان قدرت درک توحید و حکمت می بخشد و نوری در قلب او می افروزد که خداوند او را به واسطه آن از اشتباه باز می دارد. او، خود، فرموده است: ای مؤمنان، اگر از خداوند پروا کنید، برای شما (پدیده ای) جدا کننده حق از باطل پدید آورد و سیئات شما را بزداید. [۱۶] در این آیه علم و تقوا به صورت شرط و جواب شرط آمده است و نه مثل آیه ۲۸۲ سوره بقره، به صورت عطف. در اینکه تقوا نیز با علم حاصل می شود، بحثی نیست. می دانیم که تقوا از ثمرات علم است و خدا فرموده است: از میان بندگان خدا فقط دانشمندان از او خوف و خشیت دارند و کسانی که پیش از آن دانش یافتند، چون بر آنان خوانده شود، سجده کنان به رو در می افتند و می گویند: پاک و منزّه است پروردگار ما، وعده پروردگار ما شدنی است، و به رو در می افتند و می گریند و بر خشوع و خشیت آنان می افزاید. [۱۷] ولی در عین حال، خود علم هم از ثمرات تقواست و میان این دو رابطه ای دو طرفه وجود دارد. [۱۸] از امام صادق (ع) روایت شده است: علم با عمل همراه است؛ پس هر کس بداند به کار می بندد و هر کس به کار ببندد می داند. [۱۹] بار دیگر این

مطلب را تکرار می‌کنیم که معنای سخن ما این نیست که تقوا به تنهایی انسان را از دانش آموزی بی‌نیاز می‌کند و آدمی به اتکای تقوا می‌تواند از مدرسه و کتاب و استاد بی‌نیاز شود. در روایتی از پیامبر اکرم (ص) وارد شده است: حضرت موسی خضر پیامبر را ملاقات کرد و به او گفت: به من توصیه ای کن. خضر گفت: دلت را با تقوا پوشش ده تا به علم برسی. [۲۰] در مصباح الشریعه به نقل از امام صادق (ع)، تقوا ملاک و میزان هر علم و حکمتی دانسته شده است. ثقه الاسلام کلینی هم در الکافی اینگونه نقل کرده است: امام باقر (ع) به سعد الخیر نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد، تو را به تقوا و پرهیزگاری سفارش می‌کنم که در آن سلامتی از تلف، و سود و بهره مندی در قیامت است. خداوند عزوجل خطراتی را که به عقل بشر خطور نمی‌کند به واسطه تقوا از وی دور می‌سازد و کوری چشم باطن و نادانی را از وی برطرف می‌نماید. [۲۱] در روایات دیگری از پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت او (ع) روایت شده است که هر کس به آنچه می‌داند عمل کند، خداوند آنچه را نمی‌داند به او می‌آموزد. همچنین از پیامبر (ص) نقل شده است: هر کس علم بیاموزد و برای خدا به علم خود عمل کند، خداوند ندانسته هایش را به او می‌آموزد. [۲۲] از امام باقر (ع) هم روایت شده است: هر کس برای خدا به علم خود عمل کند، خداوند ندانسته هایش را به او می‌آموزد. [۲۳].

معرفت (دعا و درخواست از خدا)

امام صادق در این روایت به عنوان بصری می‌فرماید: «از خدا طلب فهم کن تا تو را بفهماند.» بر اساس این روایت، دانش نوری است که خداوند آن را در دل هر کس که هدایتش را بخواهد قرار می‌دهد. این نور - چنانکه در ابتدای سخن گفتیم - همان شناخت و معرفت خداوند است که فقط از جانب خدا به انسان می‌رسد. خداوند می‌فرماید: و هر کس که خداوند برایش نوری مقرر نداشته باشد نوری ندارد. [۲۴] پس اگر انسانی شعله ای از این نور بخواهد، راهی جز درخواست از خدا ندارد؛ زیرا این نور جز نزد خدا در جای دیگری یافت نمی‌شود. ناگفته نماند که خواستن از خدا با سعی و کوشش منافاتی ندارد؛ زیرا هر پیروزی نیز بدون شک از جانب خداوند است، او، خود، فرموده است: و پیروزی جز از سوی خداوند نیست. [۲۵] در زبان و ادبیات عربی، نفی و استثنا انحصار را می‌رساند، ولی خداوند در عین حال به ما می‌آموزد که برای به دست آوردن پیروزی باید به فراهم آوردن اسباب و لوازم آن بپردازیم. خداوند فرموده است: و در برابر آنان هر نیرویی که می‌توانید فراهم آورید. [۲۶] آری، آمادگی و تهیه لوازم کارزار، منافاتی با یقین به این که پیروزی از آن خداست ندارد. علم (معرفت) نیز از جانب خداست و این نیز منافاتی با کوشش در راه آموختن و فراگیری دانش از دانشمندان نخواهد داشت.

حقیقت بندگی

مهمترین سؤالی که عنوان، پس از پرسش درباره حقیقت علم از امام می‌پرسد این است: «حقیقت بندگی خدا چیست؟» بندگی از سرچشمه های علم است و عنوان، ناگزیر به این پرسش می‌رسد. امام (ع) در پاسخ به سه نکته اشاره می‌کند: ۱. بنده خدا در آنچه خداوند به او ارزانی فرموده، احساس مالکیت ندارد. بندگان حقیقی، مال را از آن خدا می‌دانند و آن را در جایی که او فرموده است به مصرف می‌رسانند. ۲. او برای خود تدبیر نمی‌کند. ۳. همه کارهای چنین بندهای در محدوده امر و نهی خداوند است.

خداوند مالک است

از جمله روشنگری های قرآن این است که مالکیت در آسمانها و زمین، تنها از آن خداوند است. خداوند می‌فرماید: آیا نمی‌دانی که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداوند است؟ [۲۷] بگو: خداوندا، ای فرمانروای هستی، به هر که بخواهی فرمانروایی می‌بخشی و از هر کس که بخواهی فرمانروایی بازستانی. [۲۸] و فرمانروایی آسمان و زمین از آن خداوند است و خدا بر هر کاری

تواناست. [۲۹] و فرمانروایی آسمان و زمین از آن خداوند است و سیر بازگشت به سوی اوست. [۳۰] این روشنگری قرآن بر شیوه زندگی انسان تأثیر مستقیم دارد؛ چون وقتی آدمی به این باور دست یابد که خداوند مالک مطلق آسمانها و زمین است و هیچ مالک دیگری به جز او نیست، از تمایلات دنیوی خود می‌کاهد و از قید وابستگی به دنیا می‌رهد. این، همان چیزی است که علمای اخلاق آن را زهد می‌نامند که معنای مقابل آن وابستگی به دنیاست. علی بن ابیطالب (ع) در جمله‌ای کوتاه، معنای زهد را چنان خلاصه کرده است که در تعریف زهد، جمله‌ای موجزتر و رساتر از آن نمی‌شناسیم: زهد در قرآن در دو کلمه خلاصه شده است: «تا آنکه بر آنچه از دست شما می‌رود افسوس مخورید و بر آنچه به شما بخشد شادمانی مکنید.» [۳۱] آری، زاهد نه بر آنچه از دستش می‌رود افسوس می‌خورد و نه از آنچه به دست می‌آورد شادمان می‌شود. و دل بستگی به دنیا انسان را سنگین می‌کند و حس سبکی پرواز به سوی خدا را از وی سلب می‌کند و باعث به وجود آمدن حالت سستی و تنبلی می‌شود. این آیه، توصیف دقیقی از این حالت است: چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود در راه خدا رهسپار (جهاد) شوید، گرانجانی می‌کنید؟ آیا به زندگی دنیا به جای آخرت رضایت داده‌اید؟ متاع زندگی دنیا در جنب آخرت بس اندک است. [۳۲] حال، پرسش این است که انسان چگونه می‌تواند در آنچه خدا به وی ارزانی داشته، احساس مالکیتی نداشته باشد؟ در پاسخ باید گفت این امر هنگامی تحقق می‌یابد که انسان خود را بنده خداوند بداند. کیفیت استدلال نیز به صورت یک زنجیره به هم پیوسته در سخن امام (ع) آمده است. اولین حلقه این زنجیره این است که انسان خود را بنده خدا بداند و معنای بندگی را مطابق این آیه درک کند: بنده مملوکی که قدرت بر انجام هیچ کاری ندارد. بنده باید بداند که بدون اعطای خداوند، مالک چیزی و جز با رضایت و اجازه او قادر بر انجام کاری نخواهد بود. پس از گذر از این مرحله، دیگر بنده در آنچه خدا به او ارزانی داشته است، احساس مالکیتی ندارد. این حلقه دوم، نتیجه طبیعی حلقه اول است؛ زیرا با مالک دانستن خداوند، هرگونه احساس مالکیتی از میان می‌رود. امام صادق (ع) در توجیه این مسئله به عنوان می‌فرماید: «بندگان مالکیتی ندارند، مال را از آن خدا می‌دانند و آن را در جایی که او فرموده است به مصرف می‌رسانند.» سومین حلقه از این زنجیره، زهد در دنیاست. پس اعتقاد به اینکه مال از آن خداست و بنده خدا مالکیتی ندارد، لاجرم به تعدیل علاقه انسان به دنیا منجر می‌شود که همان زهد است. چهارمین حلقه از این زنجیره، در حدیث امام (ع) به عنوان بصری این گونه بیان شده است: «پس وقتی عبد در آنچه خداوند به وی ارزانی داشته احساس مالکیت نداشت، انفاق کردن در آنچه خداوند امر به انفاق آن کرده است، بر او آسان می‌شود.» این دل بستگی به دنیاست که موجب بخل و مانع از انفاق مال در راه خدا می‌شود. آری، با زایل شدن این دل بستگی، انفاق کردن بر آدمی آسان می‌نماید.

رہایی از طرح و تدبیر

اگر خداوند امر مردم را به خود آنان واگذارده بود، سالها پیش انسان و تمدن بشری نابود می‌شد و بشر به بن بست می‌رسید؛ ولی خداوند، خود، امر تدبیر امور کوچک و بزرگ زندگی بشر را عهده دار شده است و هر کس چشم بصیرت داشته باشد، دست خدا را در تدبیر همه امور زندگی خود در هر آسایش و سختی می‌بیند. زندگی انسان و ادامه حیات جهان، بدون تدبیر و برنامه ریزی خدا ممکن نیست. بشر همانگونه که در اصل خلقت به خدا محتاج است، در ادامه زندگی نیز به او احتیاج مبرم دارد؛ ولی انسانها در درک این مطلب مساوی نیستند و عده اندکی از مردم قادرند این موضوع را ببینند. آری؛ پیروزی از خداست: و پیروزی جز از سوی خداوند نیست. [۳۳] شکست از جانب خداست: اگر شما را یاری نکند، پس کیست آنکه پس از یاری نکردن او شما را یاری رساند. [۳۴] روزی از خداست: جنبه‌ای در زمین نیست، مگر آنکه روزی او بر خداست. [۳۵] خداست که روزی را بر بعضی از مردم گشاده و بر بعضی دیگر تنگ می‌گیرد: خداوند روزی خود را بر هر که بخواهد گشایش می‌دهد یا تنگ و فرو بسته می‌دارد؛ [۳۶] بی گمان پروردگارت درهای روزی را بر هر کس که بخواهد می‌گشاید و فرو می‌بندد. [۳۷] خداست که هر که را

بخواهد عزت می دهد: هر کس عزت می خواهد (بداند که) هر چه عزت است نزد خداوند است. [۳۸] خداست که هر کس را بخواهد خوار می گرداند: و هر کس را که خواهی خوار می کنی. [۳۹] خداست که هر که را بخواهد فرمانروایی می بخشد و از هر که بخواهد فرمانروایی را سلب می کند: بگو: خداوند، ای فرمانروای هستی، به هر که خواهی فرمانروایی می بخشی و از هر کس که خواهی فرمانروایی باز ستانی. [۴۰] و هم اوست که در دل هر کس بخواهد، نور هدایت را قرار می دهد و از قلب هر که بخواهد، نور هدایت را پنهان می کند: بهره ای دو چندان از رحمت خویش بر شما ارزانی دارد و برای شما نوری قرار دهد تا با آن (به درستی) راه روید؛ [۴۱] و هر کس که خداوند برایش نوری مقرر نداشته باشد، نوری ندارد. [۴۲] البته هر کدام از این تدابیر، دلیل خاص خود را دارد. اگر خداوند گروهی را یاری می رساند، این کار سببی در اعمال و زندگی خود آن گروه دارد و اگر گروهی را به شکست خوردن وامی نهد، آن هم به سبب اعمال و کارهای خود آنان است؛ اگر روزی قومی را گشاده می گرداند یا روزی را بر ایشان تنگ می گیرد، باز به جهت سببی در اعمال خود آنان است؛ و اگر نور هدایت را از قلب عده ای از بندگانش باز می ستاند، همه دلایل و اسباب خاصی از اعمال خود آنان دارد و به هیچ وجه از روی بی توجهی به امور بندگان نیست؛ که خداوند از چنین صفتی منزّه است: خداوند در سرنوشت هیچ گروهی تغییری ایجاد نمی کند مگر اینکه خود آنان به تغییر دادن اوضاع خود بپردازند؛ [۴۳] و اگر اهل شهرها ایمان آورده، تقوا پیشه کرده بودند، بر آنها درهای برکات آسمان و زمین را می گشودیم، ولی (آیات و پیامهای ما را) دروغ انگاشتند، آنگاه به خاطر کار و کردارشان ایشان را فرو گرفتیم. [۴۴] اگر آدمی این حقیقت را درک کند و دست خدا را در سخت و آسان زندگی خود ببیند و بداند که از تدبیر الهی بی نیاز نیست، همیشه تمام امور زندگی خود را به خدا واگذار می کند. از امام صادق (ع) روایت شده است: از خدا توفیق بخواهید؛ که موسی در طلب شعله ای از آتش برآمد، ولی خداوند به او نبوت داد. [۴۵].

تفویض

تفویض در فرهنگ دینی ما این است که انسان تمام امور خود را به خدا واگذار کند و برای خود هیچ نقش و اثری نبیند و بداند که سلطنت همه هستی از آن خداوند است؛ امر او و تدبیر او و هر جنبش و آرامشی در این پهنه حیات با دستور و اجازه اوست. تفویض، غیر از توکل است. در توکل بنده خدا در آنچه خود می خواهد و در عرصه های مختلف زندگی با آن روبه رو می شود و نیز در تدبیر امر خود، خداوند را وکیل خود می کند؛ زیرا: خداوند ما را بس است و او بهترین وکیل است. [۴۶] ولی تفویض، چنانکه عارف نامی، خواجه عبدالله انصاری گفته است، معنایی لطیفتر و گسترده تر از توکل دارد؛ زیرا در تفویض بنده به جهت اعتمادی که به خدای خود دارد، برای خود هیچ توان و سلطه و تدبیری نمی بیند و همه کارها را یکسره به خدا واگذار می کند. علامه طباطبایی می گوید: تفویض این است که بنده اموری را که به او نسبت داده می شود، به خدا برگرداند و در این صورت حال کسی را دارد که هیچ کاره است و در هیچ کاری به او مراجعه نمی شود، و توکل این است که بنده، خدای خود را در تصرفاتش وکیل قرار دهد. تسلیم این است که تمام آنچه را که خدای سبحان از وی و برای وی می خواهد، از جان و دل پذیرا بوده، اطاعت محض داشته باشد... که اینها سه مرحله از مراحل بندگی است که هر کدام از دیگری دقیقتر است؛ دقیقتر از توکل تفویض است و دقیقتر از آن دو تسلیم. [۴۷] در وکیل کردن خدا، بنده خود را غایب می بیند و خدا را به جای خود قرار می دهد، ولی در تفویض بنده وجود ندارد تا حاضر یا غایب باشد، و غیر از اراده و تدبیر سلطنت و توانایی او چیزی نمی بیند؛ پس همه چیز را به او برگشت می دهد؛ چنانکه مؤمن آل فرعون در حال دعوت قوم خود به سوی خداوند و تفویض همه امور خود به او گفته است: و کارم را به خداوند واگذار می کنم؛ چرا که او به احوال بندگان بیناست. [۴۸] اما تسلیم پذیرش محض اراده خدا در هر سختی و آسایشی است. مفهوم تسلیم لطیفتر و گسترده تر از معنای تفویض است. چنین درکی از رابطه تکوینی میان بنده و خالق،

حالت نفسانی عمیقی را به دنبال دارد که همان برگرداندن همه امور به اراده و خواست و حکمت خداوند است. در این حال، آدمی هیچ دلبستگی، دو دلی، ناراحتی و اضطرابی از مصایب و مشکلات و ابتلائات روزگار احساس نمی‌کند؛ زیرا هستی او در دست قدرت سلطانی است که از هر مهربانی مهربانتر و به بندگان خود بینا، حکیم و رؤوف است: همانا خداوند به بندگان خود بیناست. سخن ما بدین معنا نیست که انسان فاقد اراده و اختیار است و در نتیجه مسئولیتی در قبال کارهای خود ندارد؛ چنانکه به معنای این هم نیست که آدمی اراده و اختیار و تلاش و حرکت خود را در جهت مصالح دنیوی و اخروی کاملاً کنار گذارد. این هر دو اشتباهی است که از عدم تفکیک دقیق حد و مرز بخشهای مختلف این معارف و حقایق از یکدیگر ناشی می‌شود. خداوند انسان را موجودی با اراده و اختیار و درک آفریده است. این مسئله بدیهی است و شکی در آن نیست و هر کس قرآن را با دقت بخواند، این نکته بدیهی را در خواهد یافت. بر انسان است که اراده و اختیار و درک خود را در راه صلاح دنیا و آخرت خود به کار بندد که: و برای انسان هیچ چیز نیست مگر آنچه کوشیده است. [۴۹]. قرآن به این دو نکته تصریح می‌کند، اما از جمله چیزهایی که نمی‌توان در آن شک کرد این است که زندگی انسان به رغم همه درک و اراده و حرکت و تلاش او، دستخوش پیشامدهای خوش و ناخوش است، که هر انسانی به ناچار با آن روبه‌رو می‌شود و در این مورد، نیکوکار یا زشت کردار با هم یکسانند. اینجاست که تفویض معنا می‌یابد. در این حال، انسان باید خود را به خواست و حکمت خداوند واگذارد و زندگی خود را به او تفویض کند و بداند که در دست قدرت خداوند سلطان و بینا و حکیم و ارحم الراحمین است و دستی که در امتحانات و بلاهای قلب وی را می‌فشارد، همان دست ارحم الراحمین یا مهربانترین مهربانان است. اگر بنده بداند، که همه توان و قوت و صاحب اختیاری او در امتداد قدرت و صاحب اختیاری خداوند است و او بنده مملوکی بیش نیست و بی‌اجازه خدا هیچ کاری از وی بر نمی‌آید، تسلیم امر خدا می‌شود و به قضا و قدر خداوندی اطمینان پیدا می‌کند. این معنا در دعاهایی که از اهل بیت (ع) رسیده است، بسیار یافت می‌شود: خداوند، مرا به قسمت مقدر خود خشنود کن و در همه حال متواضعم گردان. خداوند، مرا به قدر خود مطمئن و از قضای خود خشنود گردان. معنای تفویض این نیست که اگر موج دریا کسی را به دل آبهای دریا کشید، برای نجات خود تلاش نکند، فریاد نزند، کمک نخواهد و به درگاه خدا دعا نکند؛ بلکه معنای تفویض این است که بداند این سعی و تلاش و دعا و فریاد و کمک خواستن او، در امتداد قدرت خداوند است و اوست که اگر بخواهد نجاتش می‌دهد و اگر اراده کند، موج دریا او را خواهد بلعید؛ اگر بخواهد نجاتش دهد، صدای فریادش را به گوش مردم می‌رساند تا به نجاتش بشتابند و اگر نخواهد، فریادش را به گوش کسی نمی‌رساند تا به کمک او نیایند. معنای تفویض این است که نجات یافتن یا غرق شدن چنین کسی به دست خداست و خداوند در هر حال - او را نجات بدهد یا غرق کند - حکیم، بخشنده و بینای به بندگان صالح خویش است. در این وقت است که آدمی به تلاش و دعا و فریاد می‌پردازد؛ اگر خداوند نجاتش داد، حمد و شکر او را به جای می‌آورد و اگر تدبیر خدا در غرق شدن و هلاکت او بود، در حالی که به بصیر بالعباد و ارحم الراحمین بودن خدا و حکیم و بینا بودن او اطمینان دارد، تسلیم خواست و قضا و قدر خداوندی می‌شود. این، همان تفویض است و درک این حقیقت و تشخیص مرز بین این معارف و حقایق، از لطافتها و شفافیت‌های قرآن و معارف آن است. البته این نکته را باید اضافه کنیم که تمام این مسائل در امور غیر ارادی است که عمل آنها به عهده انسان نیست و در قبال آنها مسئولیتی ندارد؛ ولی در مواردی که خداوند او را مسئول قرار داده و امور را منوط به اراده و عمل او نموده است، بدیهی است که خود مسئول عمل خویش است: خداوند در سرنوشت هیچ گروهی تغییری ایجاد نمی‌کند، مگر اینکه خود آنان به تغییر دادن اوضاع خود پردازند. [۵۰].

آغاز و پایان علم

از پیامبر اکرم (ص) چنین روایت شده است: ابتدای علم شناسایی خداوند جبار است و پایان آن واگذاری (تفویض) کار به او. به

یاد می آورم که این روایت را در اوایل تحصیل خود در کتابهای مقدماتی می خواندم و در آن روزها به ژرفای آن پی نمی بردم. پس از مدتی طولانی فرصت تأمل و تفکر در این روایت برایم دست داد و دریافتم که این روایت در بردارنده همه سفر معرفت از ابتدا تا پایان آن است؛ سفری دشوار و سخت و دور و دراز که ابتدای آن شناخت خداوند جبار و پایان آن تفویض کار به اوست. آغاز سفر این است که انسان بداند همه کار به دست خداست و این هستی پهناور از قبضه سلطنت، حکم و امر او خارج نیست و تنها او گیرنده و دهنده، زنده کننده و میراننده، عزت دهنده و خوار کننده، رفعت دهنده و پست کننده، خالق و مدبر، خسارت ده و منفعت‌رسان، روزی دهنده، چیره، بخشنده و مانع است: خداوند سر رشته دار کار خویش است، به راستی که خداوند برای هر چیزی اندازه ای نهاده است. [۵۱] هم سنگ ذره ای در آسمانها و زمین از او پنهان نیست. [۵۲] بگو برای خود اختیار زیان و سودی ندارم. [۵۳] خداوند هر کس را بخواهد، مشمول رحمت خویش می گرداند. [۵۴] خداوند تنگنا و گشایش در زندگی مردم پدید می آورد و به سوی او باز خواهید گشت. [۵۵] بگو: خداوند، ای فرمانروای هستی، به هر که بخواهی فرمانروایی می بخشی و از هر کس که خواهی فرمانروایی باز ستانی. [۵۶] پروردگارت هر چه خواهد تواند کرد. [۵۷] بگو: برای خود اختیار زیان و سودی ندارم. [۵۸] بی گمان پروردگارت درهای روزی را بر هر کس که بخواهد می گشاید و فرو می بندد؛ چرا که او به بندگانش بینا و داناست. [۵۹] و چیزی را به جای خداوند می پرستند که نه زبانی به آنان می رساند و نه سودی. [۶۰] بگو: آیا چیزی را به جای خداوند می پرستید که نه زبانی برای شما دارد و نه سودی؟ [۶۱] هیچ مصیبتی (به کسی) نرسد، مگر به اذن الهی. [۶۲] و چیزی نخواهید، مگر آنکه خدا خواهد. [۶۳] این اولین مرحله معرفت، یعنی شناخت خداوند جبار است؛ اما تفویض مرحله پایانی معرفت شمرده می شود. اگر انسان یقین کند که خداوند تدبیر امور او را به تنهایی در دست دارد و تنها او گیرنده و دهنده، بخشنده و مانع، خسارت ده و منفعت رسان است، بی شک امور خود را به او تفویض خواهد کرد. در اینجا تفویض، ایمان و تسلیم است؛ ایمان به اینکه همه امور بنده به دست خداست و تسلیم شدن در برابر حکم خداوند در همه حال. پیامبر اکرم (ص) فرموده است: از کار انسان مؤمن در شگفتم که خداوند برایش قضایی مقدر نمی کند، مگر اینکه در آخر کار برایش موجب نیکویی است. [۶۴] و فرموده است: هر کس از میان خلق خدا او را بیشتر بشناسد، به تسلیم در برابر قضای او سزاوارتر است. [۶۵] از امام صادق (ع) چنین نقل شده است: از جمله آنچه که خداوند به موسی وحی کرد این بود: ای موسی، محبوبترین خلق من در نزد منده مؤمن من است. پس هر گاه بلایی به او رساندم، در جهت خیر او بوده و هر گاه چیزی به او دادم، باز هم خیر او بوده است. پس باید بر بلایم صبر کند، نعمتم را شکر گزارد و از قضایم خشنود باشد. پس اگر در راه خشنودی من گام بردارد و از من اطاعت کند، نام او را نزد خود در زمره صدیقین بنویسم. [۶۶] و از همان حضرت است: داناترین مردم خشنودترین آنها به قضای الهی است. [۶۷] ابن سنان از کسی نقل می کند که گفت: به امام صادق (ع) عرض کردم: چگونه می توان مؤمن بودن مؤمن را دریافت؟ حضرت فرمود: با تسلیم شدن در برابر خدا در هر چه از خوش و ناخوش به او می رسد. [۶۸] و باز از آن حضرت نقل شده است: هیچ گاه پیامبر (ص) درباره کاری که گذشته بود، نمی فرمود کاش جور دیگری می شد. [۶۹] انس بن مالک می گوید: ده سال خادم پیامبر (ص) بودم؛ هیچ گاه در کاری که کرده بودم نفرمود: «چرا کردی؟» و در کاری که نکرده بودم نفرمود: «چرا نکردی؟» و درباره هیچ چیزی نفرمود: «کاش می بود!» و هر گاه کسی از اهل بیت او با من تندی می کرد می فرمود: «رهایش کنید! اگر چیزی در قضای خداوند باشد، حتما خواهد شد». [۷۰] در کتاب الکافی آمده است: امام حسین (ع) عبدالله بن جعفر را ملاقات کرد و فرمود: ای عبدالله، چگونه مؤمن، مؤمن است، در حالی که با توجه به اینکه خداوند مدبر اوست از قسمت خود ناراضی است و شأن خود را پست می کند؟ من ضمانت می کنم اگر در اندیشه کسی جز رضامندی از قضای خدا خطور نکند، مستجاب الدعوه شود. [۷۱] اینان صاحبان نفسهای مطمئنه اند که خدا درباره آنان فرموده است: هان ای نفس مطمئنه، به سوی پروردگارت که تو از او خشنودی و او از تو خشنود، باز گرد. [۷۲] ابن سینا در اشارات، در مقامات العارفین، نیز به همین معنا اشاره دارد: عارف، شاد و مسرور و خندان

است. از روی تواضع، کوچک را چون بزرگ مورد احترام قرار می‌دهد و با کودن چون زیرک گشاده روست؛ و چگونه شاد نباشد که خداوند شادمانی اوست و او در هر چیز خدای را می‌بیند. [۷۳].

منازل راه

بین «معرفت جبار» و «تفویض کار به او»، مراحل میانی و منازل بسیاری است که شرح آن مجال دیگری می‌طلبد. هنگامی که انسان دانست که خدا پروردگار جهانیان و بخشنده مهربان است، او را سپاس می‌گزارد و چون دانست او سرپرست و حاکم بر بندگان است، اطاعت و بندگی او را پیشه خود می‌کند و چون دریافت که خداوند دعای بندگان خود را مستجاب می‌کند، به درگاه او دست به دعا بر می‌دارد و وقتی فهمید که خداوند آمرزنده است، به استغفار و توبه می‌پردازد و هنگامی که دانست خدا شدید العقاب است، از مقام پروردگار خویش بیمناک می‌گردد و چون دانست خداوند دارای رحمت گسترده است، به او امیدوار می‌شود و وقتی فهمید که خداوند متعال بندگان خویش را دوست داشته، گرمی‌شان می‌دارد، خدا را دوست خواهد داشت. بدین ترتیب، سلوک الی الله راهی طولانی است که ابتدای آن شناخت خدا و انتهای آن تفویض کارها به اوست و بین این آغاز و پایان، مراحل بسیاری چون عبودیت، اطاعت، بیم، امید، اخلاص، محبت، تواضع، شکر، حمد و... است. در بسیاری از روایات اسلامی نیز به این معانی اشاره شده است که گلچینی از آنها را به قدری که مناسب این مقال باشد ذکر می‌کنیم: پیامبر اکرم (ص) فرموده است: هر که خدا را بشناسد، دهان خود را از سخنان بی‌مورد و شکم خود را از غذاهای ناپاک می‌بندد و با نماز و روزه خود را به عفت و امان می‌دارد. از امیرالمؤمنین (ع) چنین نقل شده است: از کسی که خدایش را می‌شناسد تعجب می‌کنم که چرا برای جایگاه ابدی خود تلاش نمی‌کند. امام صادق (ع) فرموده است: هر کس شناخت پیدا کند از خدا پروا می‌کند، و هر که از خدا پروا کرد، نفس او به راحتی از دنیا می‌گذرد. این روایات را نیز از امیرمؤمنان (ع) نقل کرده‌اند: خداوند، ما را از آنان قرار ده که یاد تو از شوهرتها بازمان داشته است. خداشناسی در قلب هر کس ساکن گردید، بی‌نیازی از خلق خدا نیز در قلب او ساکن می‌شود. کسی که عظمت خداوند را شناخت، سزاوار نیست که احساس بزرگی کند. هر که خداشناس تر باشد، خداترس تر نیز هست. نهایت معرفت، ترس از خداست. نهایت علم، ترس از خداوند متعال است. داناترین مردم به خدا کسی است که بیشتر از او طلب حاجت می‌کند. از کسی که خدا را می‌شناسد و خداترسی او زیاد نمی‌شود تعجب می‌کنم. سزاوار است که خداشناسان بر او توکل کنند. کسی که خدا را می‌شناسد، سزاوار است دلش چشم بر هم زدنی از بیم و امید خدا خالی نباشد. چهره عارف خندان و دلش محزون است. عبادت عارفان از ترس خدا گریه کردن است. هرچیز را معدنی است و معدن تقوا دل‌های عارفان است. کمترین حد معرفت، باعث زهد در دنیا می‌گردد. میوه معرفت، بی‌میلی به دنیا است. هر که خداشناس شود، موحد می‌گردد. هر کدام از این روایات، ایستگاه‌های تکامل بشر در معرفت خدا به شمار می‌آیند. معرفت - چنانکه در روایات آمده - اساس حرکت به سوی آخرت، زهد در دنیا و بی‌میلی به آن، بی‌نیازی از مردم، تواضع، دعا، حاجت خواستن از خدا، توکل بر خدا، ترس و بیم از خدا، امید به خدا، حزن و اندوه و گریه، تقوا، توحید، و... است. این بخشی از منازل تکاملی انسان در این سفر دور و دراز است که از معرفت آغاز شده و به تفویض ختم می‌شود. در پاسخ به این سؤال که چرا این سفر به تفویض پایان یافته است، باید گفت که آخرین مرحله این سفر این است که انسان در عالم وجود جز سلطنت خداوند متعال سلطنت دیگری نشناسد و در پی آن، اراده و رضایت او در اراده و رضای خداوند فانی گردد و دیگر اراده‌ای جز اراده خدا و رضایتی جز رضایت خدا نداشته باشد و تمام امور خود را به خدا تسلیم کند و از اوامر او خشنود باشد، در اراده و سلطه او فانی شود و از «من» خود حتی سایه‌ای هم حس نکند. این، پایان سفر است.

در محدوده امر و نهی خداوند

این سومین علامت عبودیت در حدیث امام صادق (ع) خطاب به عنوان بصری است. همت بنده واقعی و آنچه شبانه روز فکرش را مشغول می‌کند، این است که آنچه را مولایش می‌خواهد انجام دهد و آنچه را مولا نمی‌خواهد ترک کند؛ چون هدف بنده در زندگی باید خشنودی مولا باشد که آن هم در مشغول بودن بنده به اوامر و نواهی مولا است. اگر انسان در ادعای عبودیت صادق باشد، اشتغالی که باید فکر و وقت او را به خود مشغول کند این است و حتی بهشت، با همه عرض و طول و نعمتهایی که خدا در آن برای بندگان صالح خود مهیا ساخته است، نباید ذهن او را به خود مشغول کند. کسی که به این مقام دست یابد، هر قدر هم سعی و کوشش خود را در اطاعت از خدا به کار بندد، باز هم همواره خود را در برابر خدا مقصر و اهمال کار به شمار می‌آورد، و هرچه درک او از عبودیت بیشتر شود، احساس کوتاهی او در طاعت و ادای حق بندگی بیشتر خواهد شد؛ زیرا او هیچگاه خود را در حد قیام به ادای حق بندگی به صورت کامل نمی‌بیند؛ پس هیچگاه عجب و غرور او را فرا نمی‌گیرد و احساس کوتاهی و گناه در او قوی می‌شود؛ خنده اش کم و گریه اش بسیار می‌گردد: «از این پس اندکی بخندند و بسیار گریه کنند». غصه چنین کسی بسیار و خوشی و بازی او اندک است. تکبر و خودنمایی، زیادت طلبی، فخر فروشی، مجادله، مباهات کردن و هیچ شأنی از شئون دنیوی در او نیست و کار سختی که همان قیام به ادای حق بندگی خداست، او را از تمام این مسائل باز می‌دارد. زیادت طلبی، فخر فروشی، مجادله، مباهات کردن و تکبر و خودنمایی از آثار بی‌قیدی در زندگی انسان است. بی‌قیدی و اشتغال، هر یک، عوارض و آثاری در زندگی بشر دارند. آثار بی‌قیدی عبارتند از: حرص و نزاع بر سر مال دنیا، تکبر و خودنمایی، شادمانی و خوشی و بازی، مجادله و دشمنی و نزاع و جدال بر سر امور دنیوی، و متکبرانه و از سر خود بزرگ بینی با مردم برخورد کردن. آثار اشتغال نیز بدین قرار است: غصه و اندوه، غرق در بحر تفکر و تأمل شدن، احساس کوتاهی و گناه، پشتکار و دوراندیشی و اراده، برخورد قاطع با نفس و برخورد بدون تکبر و خودبزرگ بینی با مردم. در خطبه صفات متقین در کلام امیرمؤمنان، نمایش زیبایی از آثار اشتغال به بندگی خدا در زندگی انسان می‌یابیم: دل‌های پرهیزکاران اندوهگین، مردم از آزارشان در امان، تنهایشان لاغر و درخواستشان ایشان اندک، نفسشان عقیف و دامنه‌شان پاک است... دنیا می‌خواست آنان را بفریبد، اما عزم دنیا نکردند و می‌خواست آنان را اسیر خود گرداند که با فدا کردن جان، خود را آزاد ساختند... اعمال نیکو انجام می‌دهد و ترسان است. روز را با سپاسگذاری به شب می‌رساند و شب را با یاد خدا صبح می‌کند. شب، ترسان می‌خوابد و شادمان بر می‌خیزد؛ ترس برای اینکه دچار غفلت نشود و شادمانی برای فضل و رحمتی که به او رسیده... روشنی چشمش در چیزی قرار دارد که جاودانه است و آنچه را که پایدار نیست ترک می‌کند... او را می‌بینی که، آرزویش نزدیک، لغزشهایش اندک، قلبش فروتن، نفسش قانع، خوراکش کم، کارش آسان، دینش حفظ شده، شهوتش در راه حرام مرده، و خشمش فرو خورده است... در کار ناروا دخالت نمی‌کند و از محدوده حق خارج نمی‌شود. اگر خاموش است، این خاموشی اندوهگینش نمی‌کند، و اگر بخندد، آواز خنده او بلند نمی‌شود. نفس او از او در زحمت، ولی مردم از او در آسایشند. برای قیامت خود را به زحمت می‌افکند، ولی مردم را به آسایش و رفاه می‌رساند. دوری او از بعضی مردم از روی زهد و پارسایی و نزدیک شدنش با بعضی دیگر از روی مهربانی و نرمی است؛ دوری او از روی تکبر و خودپسندی و نزدیکی او از روی حيله و نیرنگ نیست.

باورقی

[۱] بحارالأنوار، ج ۱، ص ۲۲۴ - ۲۲۶.

[۲] سوره فاطر، آیه ۲۸: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ.

[۳] همان.

[۴] سوره احزاب، آیه ۳۹: الذين يبلغون رسالات الله و يخشونه و لا يخشون أحداً إلا الله و كفى بالله حسيباً.

[۵] سوره زلزله، آیات ۷ - ۸: فمن يعمل مثقال ذرّة خيراً يره و من يعمل مثقال ذرّة شراً يره.

[۶] سوره جمعه، آیه ۵: كمثل الحمار يحمل أسفاراً.

[۷] سوره فاطر، آیه ۲۸.

[۸] سوره بقره، آیه ۲۸۲: واتقوا الله و يعلمكم الله.

[۹] سوره حدید، آیه ۲۸: يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله يؤتكم كفلين من رحمته و يجعل لكم نوراً تمشون به.]

[۱۰] سوره انفال، آیه ۲۹: يا ايها الذين آمنوا ان تتقوا الله يجعل لكم فرقاناً.

[۱۱] سوره انعام، آیه ۱۲۲: أو من كان ميتاً فأحييناه و جعلنا له نوراً يمشى به فى الناس كمن مثله فى الظلمات ليس بخارج منها

كذلك زين للكافرين ما كانوا يعملون.

[۱۲] سوره نحل، آیه ۷۵: ضرب الله مثلاً عبداً مملوكاً لا يقدر على شىء.

[۱۳] سوره احزاب، آیه ۳۹: و يخشونه و لا يخشون أحداً إلا الله.

[۱۴] سوره بقره، آیه ۲۸۲: واتقوا الله و يعلمكم الله.

[۱۵] تفسير المنار، ج ۳، ص ۱۲۹.

[۱۶] سوره انفال، آیه ۲۹: يا ايها الذين آمنوا ان تتقوا الله يجعل لكم فرقاناً و يكفر عنكم سيئاتكم.

[۱۷] سوره اسراء، آیه ۱۰۷ - ۱۰۹: إنّ الذين أتوا العلم من قبله إذا يتلى عليهم يخزون للأذقان سجداً.

[۱۸] فلسفه معاصر این نوع از رابطه را «رابطه جدلی» نامیده است. این مفهوم در فلسفه اسلامی به «دور معی» معروف است که غیر

از دور محال است، زیرا هیچ کدام از این دو متوقف بر دیگری نیست.

[۱۹] بحار الأنوار، ج ۲، ص ۴۰: العلم مقرون بالعمل، فمن علم عمل، و من عمل علم.

[۲۰] همان، ج ۱، ص ۲۲۶؛ منیة المرید، شهید ثانی، ص ۱۴۰: اشعر قلبك بالتقوى تنل العلم.

[۲۱] الكافی، ج ۸، ص ۵۲: اما بعد فانی اوصیک بتقوى الله، فان فيها السلامة من التلف و الغنیمه فى المنقلب، ان الله عزوجل یقی

بالتقوى عن العبد ما عذب عنه عقله، و یجلى بالتقوى عنه عماه و جهله.

[۲۲] كنز العمال، متقی هندی، ح ۲۸۶۶۱: من تعلم فعمل علمه الله ما لا یعلم.

[۲۳] بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۸۹: من عمل بما یعلم علمه الله ما لا یعلم.

[۲۴] سوره نور، آیه ۴۰: من لم یجعل الله له نوراً فما له من نور.

[۲۵] سوره آل عمران، آیه ۱۲۶: و ما النصر الا من عندالله.

[۲۶] سوره انفال، آیه ۶۰: واعدوا لهم ما استطعتم من قوة.

[۲۷] سوره بقره، آیه ۱۰۷: الم تعلم ان الله له ملك السماوات و الارض.

[۲۸] سوره آل عمران، آیه ۲۶: قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء.

[۲۹] همان، آیه ۱۸۹: و لله ملك السماوات و الارض و الله على كل شىء قدير.

[۳۰] سوره مائده، آیه ۱۸: و لله ملك السماوات و الارض و ما بينهما و اليه المصير.

[۳۱] سوره حدید، آیه ۳.

[۳۲] سوره توبه، آیه ۳۸.

- [۳۳] سوره آل عمران، آیه ۱۲۶.
- [۳۴] همان، آیه ۱۶۰.
- [۳۵] سوره هود، آیه ۶.
- [۳۶] سوره رعد، آیه ۲۶.
- [۳۷] سوره اسراء، آیه ۳۰.
- [۳۸] سوره فاطر، آیه ۱۰.
- [۳۹] سوره آل عمران، آیه ۲۶.
- [۴۰] همان.
- [۴۱] سوره حدید، آیه ۲۸.
- [۴۲] سوره نور، آیه ۴۰.
- [۴۳] سوره رعد، آیه ۱۱.
- [۴۴] سوره اعراف، آیه ۹۶.
- [۴۵] نقل به مضمون.
- [۴۶] سوره آل عمران، آیه ۱۷۳.
- [۴۷] المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، ص ۳۵۳.
- [۴۸] سوره غافر، آیه ۴۴.
- [۴۹] سوره نجم، آیه ۳۹.
- [۵۰] سوره رعد، آیه ۱۱.
- [۵۱] سوره طلاق، آیه ۳.
- [۵۲] سوره سبأ، آیه ۳.
- [۵۳] سوره یونس، آیه ۴۹.
- [۵۴] سوره بقره، آیه ۱۰۵.
- [۵۵] همان، آیه ۲۴۵.
- [۵۶] سوره آل عمران، آیه ۲۶.
- [۵۷] سوره هود، آیه ۱۰۷.
- [۵۸] سوره یونس، آیه ۴۹.
- [۵۹] سوره اسراء، آیه ۴۵.
- [۶۰] سوره یونس، آیه ۱۸.
- [۶۱] سوره مائده، آیه ۷۶.
- [۶۲] سوره تغابن، آیه ۱۱.
- [۶۳] سوره انسان، آیه ۳۱.
- [۶۴] التوحید، صدوق، ص ۴۱.
- [۶۵] میزان الحکمه، ج ۶، ص ۱۵۷.

[۶۶] بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۱۶۰.

[۶۷] میزان الحکمه، ج ۶، ص ۱۵۹.

[۶۸] الکافی، ج ۲، ص ۶۳.

[۶۹] همان، ص ۶۳.

[۷۰] مسند احمد حنبل، ج ۳، ص ۲۳۱.

[۷۱] الکافی، ج ۲، ص ۶۳.

[۷۲] سوره فجر، آیات ۲۷ - ۲۸.

[۷۳] شرح اشارات، ج ۳، ص ۳۹۱.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه‌های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه‌ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزارهای تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه‌های ماهواره‌ای
 و) راه‌اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ‌گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
 ز) طراحی سیستم‌های حسابداری، رسانه‌سازی، موبایل‌سازی، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
 ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه‌های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش‌ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت‌کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره‌های آموزشی ویژه عموم و دوره‌های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج‌رمان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶
 وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۲۳۱۱ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده‌ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح‌های توسعه‌ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی
 همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش

از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

